

اسلام

(تعلیم و تربیت)

الیور لی من*

پیشگفتار و بازگردان از شهاب‌الدین مشایخی

عضو پژوهشکده حوزه و دانشگاه

□

پیشگفتار

آنچه در پیش رو دارید نوشتاری پیرامون کیفیت تأثیرپذیری آموزش علوم و رشد و توسعه آن در جهان اسلام از آموزش دین و دانش دینی است. نویسنده معتقد است علت عقب‌افتادگی جهان اسلام از چرخه تمدن و دانش جدید تأثیرپذیری گسترش دانش جدید از سازوکارهای حاکم بر نحوه انتقال دانش دینی است. عناصری از قبیل مراجع و منابع یافت حقیقت (قرآن - روایات و...)، تأکید بر تفاوت‌های فردی، عدم امکان مخالفت با منابع، تأکید بر نقش محوری معلم و دیگر موارد از این دست سبب ایجاد روحیه خاصی در فرهنگ تعلیم و تربیت جوامع اسلامی شده است، این فرهنگ به طور اجتناب‌ناپذیر بر دیگر

* از کتاب:

Philosophy of education An Encyclopedia, Oliver Leman, Editor J. J. Chambliss, Garland publishing, Inc. New York and London, 1996.

۱۱۳

ترجمه / اسلام (تعلیم و تربیت)

حوزه‌های دانش نیز تأثیر گذاشته و اسلوب و ارکان روشی خود را بر آنها تحمیل کرده است و چون ماهیت رشد و توسعه در گستره دانش غیردینی از سازوکارهای کاملاً متفاوت از فرهنگ آموزش دینی پیروی می‌کند لذا گسترش مزبور دچار خلل و نقصان شده است.

آنچه به عنوان پیش درآمد بر این بحث قابل توجه می‌باشد این است که هرچند استناد عدم پیشرفت علوم را در غرب قبل از رنسانس باید در فرهنگ حاکم بر تعلیم و تربیت آن دیار که ریشه در نحوه مواجهه دین مسیحیت با دنیا و علم داشت جستجو نمود اما آیا می‌توان این ذهنیت را بدون توجه به جغرافیای بحث به دیگر ادیان و فرهنگها نیز انتقال داد؟ بدیهی است غرب با انفکاک از فرهنگ دینی (مسیحیت) و طرد سازوکارهای آن توانست در گستره علوم تجربی به نشو و نمایی قابل ملاحظه دست یابد اما آیا در دنیای اسلام نیز چنین امری صادق است؟ آیا با توجه به وجود پیشرفتهای قابل توجه علم در دامن فرهنگ اسلامی و بهره‌گیری تمدن کنونی غرب از همان پیشرفتهای با هم می‌توان فرهنگ حاکم بر آموزش دین را مانع گسترش علوم قلمداد کرد؟ ظهور بحثهای اساسی در زمینه پزشکی - شیمی - ریاضیات - هیأت و نجوم - جامعه‌شناسی و... در میان عالمان دینی و گسترش آن در جامعه مسلمانان همه حکایت از نوعی شواهد تاریخی بر خلاف ادعای نویسندگان مقاله دارد. به نظر می‌رسد عدم آگاهی لازم از نحوه مواجهه اسلام با علم که وی را در معرض یک نوع تعمیم نابجا از جهان مسیحیت قرار می‌دهد از یک طرف و از سوی دیگری توجهی به دهها عامل اجتماعی و تاریخی در عدم روی آوردن مسلمانان به علم و دانش جدید و تمدن مربوط به آن، سبب بروز این قییل دیدگاهها شده است.

□ □ □

موضوع اساسی فلسفه آموزش و پرورش اسلامی ارتباط بین دانش دینی و غیردینی است. این امر هم در نحوه انتقال دانش و هم محتوای آن تأثیر می‌گذارد. سؤالی که مطرح می‌شود

این است که اگر اسلام ارائه‌کننده حقیقت است پس چه نیازی به فراگرفتن دانشهای خارج از حیطه اسلام است؟ ظاهراً نیازی به تمسک به هیچ منبع معتبری غیر از آنچه توسط سنت اسلامی تأیید و پذیرفته شده است، وجود ندارد و طریق انتقال دانش به مخاطبان همان طریق انتقال حقیقت دینی است. هرچند این قبیل فروض ممکن است غلط‌انداز باشد اما برای اینکه بدانیم چرا چنین است باید به برخی از جنبه‌های کیفیت گسترش آموزش و پرورش در دنیای اسلام نظر بیافکنیم. آنگاه روشن خواهد شد که ارتباط موجود بین آموزش و پرورش، دین و علوم تربیتی^۱ در جهان اسلام به مراتب پیچیده‌تر از آن است که در ظاهر نمایان می‌شود.

در دنیای اسلام تعدادی منبع معتبر وجود دارند که مسلمانان به آنها رجوع می‌کنند، اما این منابع و موضوعات مطرح در آنها از دید همه مذاهب اسلامی یکسان نیست. در میان اکثریت یعنی جوامع سنی مذهب، حقیقت دینی بر سه محور قرآن، گفتارهای سنتی پیامبر (ص) (حدیث) و اجماع امت که اغلب در قالب فقه بیان می‌شود، استوار است.

در جوامع شیعه مذهب نقش اجماع و توافق عام با اعتقاد به فردی که دقیقاً منصوب شده است تعویض می‌شود. و به همین دلیل فقه و حدیث کاملاً متفاوتی [در جوامع شیعی] به وجود آمده است؛ اما آنچه برای دو فرقه سنی و شیعه دارای اهمیت فوق‌العاده است، قرآن است. قرآن که ارائه‌کننده کلام خداوند است به پیامبر محمد (ص) که آخرین دریافت‌کننده وحی در پایان سلسله پیامبران صاحب وحی است، انتقال داده شده است.

همواره وفق دادن بین خواسته‌های اعتقادی در هر دینی با مشکلات عملی زندگی امری آسان نبوده است. از این جهت تفسیر قوانین دینی به منظور وضع قواعد رفتاری مناسب در جوامع کنونی که تا حد زیادی متفاوت از جامعه‌ای هستند که قرآن ابتدا در آنجا نازل شد، ضروری است. گسترش سریع جهان اسلام منجر به سلطه مسلمانان بر مسیحیان، یهودیان، فارسها و کسانی که در محدوده فرهنگ یونانی از تربیت دقیق و قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند، شد. این امر منجر به دسترسی مسلمانان به دامنه وسیعی از دانشهای مذهبی

و غیرمذهبی شد. دانشهایی که بالقوه دارای قالبی تهدیدآمیز و پرخطر بودند. این امر باعث شد تا متقاعد کردن غیرمعتقدین به حقیقت دین اسلام امری ضروری تلقی شود. از طرف دیگر اغلب مخالفین نیز دارای استدلالات بدیع دینی برای طرفداران نظریه‌های خود بودند. برای جهان اسلام ضرورت داشت تا نسبت به کیفیت پذیرش مجموعه قابل ملاحظه‌ای از علوم و دانشهای علمی (اخترشناسی - پزشکی - فلسفه - ریاضیات) که در دنیای پهناور گسترش یافته بود، تعیین موضع نماید. اگر غیرمعتقدین به اسلام متولی علمی باشند که آشکارا افزونتر از آنست که در جهان اسلام وجود پیدا کرده است در این صورت از چه لحاظی برتری اسلام ادعا می‌شود؟ مسلمانان در برابر مراجع دارای صلاحیت علمی معارض چه عکس‌العملی باید از خود بروز می‌دادند؟ به همین عنوان یک کشمکش بین علوم اسلامی و علوم باستانی که بیشتر از تفکر یونانی به ارث رسیده بود در گرفت: البته علوم اسلامی صرفاً دینی نبود بلکه شامل ادبیات و حقوق نیز می‌شد، به نظر می‌رسید توجیه درس و مطالعه این قبیل مطالب (ادبیات و حقوق) تلویحاً در دین اسلام وجود دارد.

مسلمانان تلاش می‌کردند تا از مزایای یادگیری و سیعتر دانش بهره‌مند شوند، دانشی که در جامعه و بافت مذهبی‌ای کاملاً متفاوت از بافت اسلام تولید شده بود و ناقلین این چنین دانشی اکثراً مسلمان نبودند بلکه بیشتر مسیحیانی بودند که متون یونانی را به سریانی و سپس به عربی ترجمه می‌کردند.

برخی از مسلمانان گمان می‌کردند برای تأسیس آموزش و پرورش مناسب تمسک به علوم اسلامی کافی است و هر آنچه از خارج بیاید به عنوان یک امر زائد که واقعاً ارزش دانستن ندارد باید از آن صرف‌نظر کرد. آنان معتقد بودند نه تنها این علوم غیر ضروری است بلکه چه بسا مضر نیز باشد و منجر به تضعیف ایمان مذهبی و رشد عقاید ناسازگار با اسلام در پیروان آن بشود. این رویکرد توسط دیگر مسلمانان مورد اعتراض قرار گرفت؛ یعنی کسانی که استدلال می‌کردند هیچ دلیلی بر این امر وجود ندارد که عقاید و فنون بیگانه (اجنبی) باید نگران‌کننده باشد تا جایی که می‌توان ضمن تطبیق آنها با اسلام از فواید و مزایای بسیار آنها بهره جست. این امر تا حدودی موجب بروز یک اختلاف آشکار در جهان اسلام شده است

اختلافی که دارای صور مختلف است.

تقریباً این نوع بحث و گفتگو در خلال سالهای اخیر در دنیای اسلام مطرح شده است. ما برخی از استلزامات فعلی این اختلاف را بعداً مورد بررسی قرار می‌دهیم. همچنین این بحث تا حدود زیادی تعیین‌کننده مسیر تحقق آموزش و پرورش اسلامی است. دو رویکرد بسیار مهم در آموزش و پرورش اسلامی عبارتند از رویکرد حقوقی (فقه) و الهیاتی (کلام) این رشته‌ها بنابر میزان وفاداری و التزام آنها به دانش به معنای وسیع آن ماهیتاً از یکدیگر متفاوت هستند.

به عنوان مثال در حقوق (فقه) همواره یک مجادله ممتد پیرامون مجاز بودن بکارگیری قیاس مطرح بوده است. تا کجا یک فرد می‌تواند نمونه‌ای از عمل را که دارای شالوده محکم دینی است جهت پیدا کردن نمونه‌ای دیگر اما مشابه با تمسک به قیاس و استفاده از استدلال، مورد استفاده قرار دهد. مشکلی که گمان می‌شود با استفاده از قیاس برای فقها ظهور می‌کند این است که قیاس منجر به افتتاح باب نظر شخصی و گسترش بی حد و حصر کتاب قانون (رساله عملیه) خواهد شد. این دو مشکل به نوبه خود پیامدهای خطرناکی را به همراه دارند. قیاس صرفاً توانایی قانونگذار را در ارائه مقایسه‌های قانع‌کننده بین نمونه‌های مختلف آشکار می‌کند اما این نوع احکام قانونی (شرعی) ارتباط کمی با اسلام دارند.

آن عده از مسلمانانی که از بکارگیری استدلال قیاسی همراه با اقدامات احتیاطی مناسب حمایت می‌کنند کلاً نسبت به گسترش دامنه محدود تجویزهای شرعی از طریق قیاس و در برگرفتن موارد خیلی بیشتر برای این نوع استدلال اظهار رضایت می‌کنند. بدین لحاظ یک حقوقدان (فقیه) می‌تواند پیوسته با استفاده از دلیل برای تأسیس قوانین شرعی کاملاً جدید کارکرد اسلام را گسترش دهد. بحثها و مجادلات فراوانی بین دو مکتب کلامی معتزله و اشاعره در گرفته است. نکته اساسی و تفاوت مهم بین این دو فرقه در میزان اهمیتی است که هریک به استفاده از دلیل و حجت می‌دهند. از نظر معتزله توجیه اعتقاد اسلامی درگرو معقول بودن آنست در حالی که در دیدگاه اشاعره طرز صحیح عمل منوط به

واقعیتی است که از جانب خداوند به عنوان امر صحیح تلقی شده است. از این جهت همواره یک تمایلی وجود دارد مبنی بر اینکه معتزله را عقل‌گرا و اشاعره را سنت‌گرا بنامند و حال آنکه این مدل کاملاً مدلی ابتدایی برای تفاوت قائل شدن بین این دو مکتب است. اشاعره نیز تمایل به استفاده موشکافانه از جنبه عقلانی دارند اما صرفاً در محدوده‌ای از دین که دارای حد و مرز عقلانی است. برخلاف معتزله که معتقد به گسترده‌گی جنبه عقلانی دین هستند به نحوی که می‌توان با دلیل عینی و مستقل عقلانی بودن دین را نشان داد. آنها به عبارات فراوانی از قرآن تمسک می‌کنند که در آن عبارات مسلمانان جهت هدایت غیرمسلمانان به بحث و گفتگو با آنها ترغیب شده‌اند. مسلماً بحث و مباحثه در صورتی دارای اثر است که در این میان سطحی از عقلانیت فراسوی اختلافات مذهبی در کار باشد. اسلام اغلب از خود چهره‌ای بسیار عقلانی به تصویر می‌کشد چه اینکه بر اساس مدرک قرآنی همواره در صدد جلب ایمان و اعتقاد غیرمعتقدین به سوی خود است. کمال مطلوب این کتاب نشان دادن این نکته است که مسلمان شدن چه مقدار منطقی است. در این کتاب به انواع مختلف تجربه‌های جذب و دعوت افراد به سوی اسلام اشاره شده است. البته باید خاطر نشان کرد که اشاعره نیز نسبت به استفاده از عقل اهمیت قائل هستند اما این امر باید در محدوده شرع اتفاق افتد. آنها معتقدند عقل و استدلال به تنهایی قادر به توجیه ایمان نیست. البته باید توجه داشت که این اختلاف نظر کلامی عملاً مستلزم هیچگونه تأثیر اساسی در حیطه تعلیم و تربیت نیست. به عنوان مثال هم معتزله و هم اشاعره برای تحقیق علمی ارزش قائل هستند و آنرا مهم تلقی می‌کنند اما اشاعره هیچگونه ارتباط علی و معلولی را در طبیعت مستقل از خواست خداوند نمی‌پذیرند.



وقتی این امر پذیرفته شد که تمام پیوندها و ارتباطات وابسته به قدرت ملکوتی و آسمانی است آنگاه می‌توان راجع به اصل علیت و قوانین طبیعی بحث و گفتگو کرد؛ زیرا این تنها راه غیرمستقیم بحث پیرامون اعمال و افعال خداوند است. توجه به این امر مهم است که هرچند هنگامی که ما زبان علمی را برای معنا دادن به جهان (تبیین جهان) اطراف خود بکار می‌بریم در همان حال از آنچه در پس آن خوابیده است آگاه و مطلع هستیم و هر تعلیم و

تربیتی باید این اظهارنامه^۱ را در ورای علم مورد توجه قرار دهد. نکته جالب توجه این است که اشاعره بحث و گفتگو را در دنیای کلام اسلامی برده‌اند آنها چنین نتیجه می‌گیرند که هر تعلیم و تربیت علمی اگر بخواهد کامل باشد باید دربرگیرنده جنبه‌هایی از دیدگاه دینی باشد. مسلماً این نوع تعلیم و تربیت دارای بافتی متفاوت از دیگر انواع تعلیم و تربیت موجود در فرهنگهای دیگر است.

- رعایت تفاوت‌های فردی در تعلیم و تربیت اسلامی:

انواع مختلف تعلیم و تربیت با گوناگونی و تنوع مردم تناسب دارد، در تاریخ فرهنگ اسلامی نیز موضوع تناسب در تعلیم و تربیت به طور مکرر مورد بحث و گفتگوهای فراوانی قرار گرفته است. برخی از مسلمانان علاقه چندانی به تأمل نظری ندارند. گروهی دیگر هرچند قادر به اینگونه تفکر و تأمل هستند اما به دلیل اینکه گرفتار وظایف روزانه هستند فرصتی برای تأمل و پرداختن به موضوعات فکری و نظری نمی‌یابند. برای این دسته پذیرفته شده است که تعلیم و تربیت قشر وسیعی از جامعه باید آنها را جهت ایفاء نقش مناسب آماده سازد و نه بیشتر. چه بسا تلاش و کوششی فراتر از این حد منجر به بروز سؤالاتی گردد که چون نمی‌توان به طور کامل و رضایت‌بخشی به آنها پاسخ گفت ایمان و انسجام توده‌های جامعه مورد تهدید قرار گیرد. اغلب فیلسوفان اسلامی جهت تبیین اختلاف نظر بین متفکرین از عقاید ارسطو درباره شکل‌های مختلف استدلال بهره می‌جویند. مردم عامی بیشتر پذیرای زبان بلاغی، اقناعی و شاعرانه هستند و یکی از امتیازات قرآن این است که با استفاده از این الگوهای زبانی توانسته است در انتقال پیام خود به تعداد بیشتری از مردم موفق باشد. هرچند این نوع اظهار حقیقت دارای مقداری ضعف منطقی نسبت به استدلال است اما باید توجه داشت که اکثر شونندگان قادر به فهم استدلال نیستند و این امر مهم است که آنها از طریقی مورد خطاب قرار گیرند که بیشتر با استعدادها و علائقشان تناسب دارد.^۲

1 . Manifest

۲. اگر منظور از زبان اقناعی و شاعرانه نوعی لحاظ‌موجب کردن و بکارگیری احساسات و عواطف مخاطب از این جهت باشد مسلماً این توصیف دور از شأن قرآن است و نشانگر عدم آگاهی نویسنده از فرهنگ کلامی قرآن

البته طرق و شکلهای دیگری که پیچیده تر هستند بیشتر برای مخاطبانی که از حیث عقلانی پیشرفته تر هستند مورد استفاده قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه فقها الهیون^۲ و دستور زبان‌نویسان^۳ در تفکر منطقی مهارت دارند؛ تفکری که از فروض و مقدمات پذیرفته شده آغاز می‌گردد. این چنین فرضهای مقدماتی در حوزه تحقیق از اصول موضوعه بدیهی عمده‌ای هستند که متفکرین را از دستیابی به نتایج معتبر از خود توانا می‌سازد. هرچند بکارگیری طرق اشتباه استدلال از جانب گروه خاصی در ابتدا صرفاً نتیجه‌ای در حکم و قضاوت دارد اما این امر می‌تواند در درازمدت پیامدهای خطرناکی را به همراه داشته باشد. چه بسا این امر منجر به شک در مردم و ایمان آنها گردد یا موجب بروز شک در ایمان دیگران نسبت به اسلام و یا حتی شک در ارزش نفس تعلیم و تربیت شود. این رویکرد به تعلیم و تربیت آشکارا نخبه‌گرا است و انسان به راحتی می‌تواند نفوذ نظرات جمهوری افلاطون را در فلسفه اسلامی از این جهت بیابد. اساس و شالوده این رویکرد وجود تفاوت هر فرد در قیاس با دیگری است، لذا در حقیقت اگر هرکسی را متفاوت از دیگری تربیت نماییم حرکتی عاقلانه و سنجیده انجام داده‌ایم.^۴

می‌باشد. اینطور نیست که چون قرآن به زبان ساده صحبت می‌کند پس برخی را که دارای فکر منطقی و استدلال طلب هستند از گردونه خطاب خود خارج می‌کند خیر، بلکه قرآن کلامی است که هرکس مطابق فهم و درک خود می‌تواند از آن بهره‌گیری کند. آن کسانی که در سطح پایین هستند از ظاهر آیات و آن کسانی که در سطح بالاتر هستند از باطن و دلالات پنهان آن. این ویژگی سبب شده است که قرآن کلامی سهل و ممتنع گردد و قابلیت استفاده برای تمام انسانها را در تمام زمانها داشته باشد. این است رمز اعجاز قرآن که چنان با عوامل جذب کلام (فکری - عاطفی، بلاغی و...) در وجود آدمی سازگار است که خداوند می‌فرماید: ما قرآن را برای یادآوری مردم آسان کردیم (قمر، ۱۷) به نحوی که برای آنها به راحتی امکان دسترسی به محتوای قرآن و یافتن هدایت موجود است. (مترجم)

۱. حقوقدانها

۲. کلامیها

۳. نحویین

۴. قابل توجه اینکه نظام تعلیم و تربیت افلاطونی بر اساس تقسیم‌بندی ژنتیکی انسانها به خردمندان، سپاهیان و کارگران هرگونه انتقال از گروهی به گروه دیگر را پس از سن سه سالگی محال و ممنوع می‌داند لاجرم برای هر دسته مطابق خاستگاه ارثی آنها تعلیمات خاصی را در نظر گرفته است. و حال آنکه در نظام تربیتی دینی هرگز محدودیتهای ژنتیکی و میراثی و به تبع فقدان امکان رشد و پیشرفت وجود ندارد شاهد این امر اعتراف خود نویسنده در پایان مقاله مبنی بر این است که با آموزش امکان نیل به تغییر در فهم نیز وجود دارد اعم از اینکه آموزش مزبور کیفی باشد یا کمی. آنچه در نظام آموزش دینی مهم است این است که چون موضوع آموزش دین است و از



کسانی که قادر به فهم برجستگی‌های مشکل الهیات نیستند چه بسا در صورتی که از این امور آگاه نشوند احساس نمایند ایمانشان مورد تهدید قرار گرفته است. آنها چون نمی‌توانند این نکته را درک کنند که چگونه الهیون قادر به تطبیق این امور با ایمان خود هستند، در ایمان به دین و یا ایمان نسبت به الهیون در شک و شبهه فرو می‌روند. این امر بالقوه یکی از مشکلات جدی فلاسفه است زیرا آنها علی‌رغم اینکه خود به اسلام وفادار و تابع آن هستند اما اغلب هنگامی که مردم نسبت به دیدگاه‌های فلسفی آنها آگاه می‌شوند مورد شک و شبهه واقع می‌شوند.

فلاسفه معتقدند آشتی بین دین و فلسفه امری ممکن و شدنی است؛ اما صرفاً فیلسوف است که می‌تواند چگونگی این امر را درک نماید، از این رو توضیح عقاید فلسفی برای کسانی که نسبت به این مفاهیم انسی ندارند و به آنها عادت نکرده‌اند امری کاملاً خطرناک است. ابراز عقاید فلسفی برای مردم عامی یا منجر به تضعیف ایمان آنها می‌شود و یا راست آیینی خود فلاسفه را زیر سؤال می‌برد. از این رو برای جلوگیری از اینگونه پیامدهای ناخوشایند باید از هرگونه تبلیغ فعالیت فلاسفه در میان افرادی که واقعاً توانایی هضم و درک آنرا ندارند پرهیز کرد. اغلب فلاسفه به سرنوشت غم‌انگیز سقراط دچار می‌شوند. وی نیز به خاطر این امر اعدام شد. سقراط همواره عقاید خود را علنی می‌کرد به نحوی که هرکس به راحتی می‌توانست از دیدگاه‌های او آگاه شود. اما مردم نمی‌توانستند بفهمند که چگونه این دیدگاه‌ها با دین سازگاری دارد. برعکس ارسطو مطالب خود را در قالب یک زبان کاملاً فنی و

طرف دیگر دین دارای لایه‌ها و سطوح متعدد و بلکه بی‌نهایت است باید متناسب با فهم و اطلاعات قبلی متعلم او را آموزش داد. از این رو هیچ لزومی ندارد قبل از اینکه فرد پله اول را طی کند او را ترغیب به گام نهادن بر پله دهم یا بیستم و... کرد چه بسا این امر به دلیل عدم آمادگی منجر به زدگی حاصل از عدم درک صحیح شود. رعایت سلسله مراتب آموزش در تمام علوم مرسوم است غایت امر این است که فقدان رعایت سلسله مراتب و مراحل پیشرفت علمی در دانش منجر به رکودشناختی و یا حداکثر دلزدگی از آن علم و دانش می‌شود اما در گستره دینی نه تنها این امور را موجب می‌شود بلکه سبب رویگردانی از دین و فرار از آن و وانهادن جنبه سعادت خواهد شد. لذا منطقی‌ترین وجه در آموزش دین رعایت سلسله مراتب است. بدیهی است رعایت روند مزبور به هیچ وجه به معنای تأثیرپذیری از فلسفه آموزش و پرورش نخبه‌گرای افلاطونی نیست. (مترجم)

مشکل ارائه می‌کرد و به خاطر همین امر هرگز در خطر نیافتاد زیرا صرفاً فلاسفه می‌توانستند مطالب او را درک کنند. ریزبینی و دقت در طراحی تعلیم و تربیت ایجاب می‌کنند تا هماهنگی آن با مجال فکری در نظر گرفته شود به نحوی که از هر گونه تلقی یکسان از افراد و یا اینکه واقعاً می‌توانند یکسان گردند پرهیز گردد. خداوند انسانها را متفاوت خلق کرده است و صاحبان تعلیم و تربیت باید این تفاوتها را در ضمن برنامه خود ملحوظ دارند. نکته اساسی درباره تمایز مذکور در تعلیم و تربیت اسلامی این است که از هرگونه دخالت طبقات مختلف فکری در مسیر دانش یکدیگر اجتناب گردد.

بدین لحاظ مؤمنان و معتقدان عامی که دارای ایمان غیرعالمانه هستند می‌توانند از لحاظ اخلاقی شیوه زندگی متناسب با سطح ایمان خود را حفظ نمایند و هیچ مداخله‌ای در رفتار آنها لازم نیست. هرگز فلاسفه نباید در میان مردم اقدام به بیان اشکالات موجود در توجیه معیارهای اخلاقی متخذ از خدا نمایند؛ زیرا در این صورت مؤمنان عادی سرگردان گشته و چه بسا نسبت به رفتارهایی که به آن عادت کرده و با آن خو گرفته‌اند احساس ناخرسندی نمایند. مسلماً چنین اقدامی نمی‌تواند حرکتی صحیح تلقی گردد. البته این امر به معنای این نیست که ما تحت عنوان تفکیک انواع مختلف متریبان (مستفکران) اجازه دهیم برخی مردم در نادانی و بی‌خبری لذت‌بخش نسبت به حقیقت باقی بمانند. حقیقت هرچند برای همه قابل دسترسی است اما به طرق و شیوه‌های گوناگون اقشار مختلف مؤمنان بسوی تغییر دانش ترغیب می‌شوند ولی این تغییر و اصلاح بیشتر از آنکه کیفی باشد می‌تواند کمی باشد. برای مثال، مؤمنان عادی می‌توانند با آموختن بیشتر آیات قرآن و تعمق و تأمل در آن فهم و درک خود را تغییر دهند در حالی که یک الهی (کلامی) این تغییر فهم را در تسلط بر اشکال و صور مختلف حل مشکل خاص شرعی جستجو می‌نماید. هرچند مؤمنان عادی قادر به بالا بردن سطح فهم و درک خویش هستند اما این امر به قیمت ترک آن سطحی از توجیه و تبیین که برای آن اطلاعاتی مناسب با سطح فهمشان فراهم آورده‌اند نیست. البته ممکن است زمانی فرارسد که یک فرد بیش از این به انواع خاصی از راه‌حلها که متناسب با سطح فهم او بوده‌اند تن در ندهد در این صورت این احساس می‌تواند علامتی باشد برای

آمادگی او جهت حرکت به بالاتر و دستیابی به نوعی تفکر که بیشتر جنبه نظری دارد. یکی از ویژگیهای اکثر نوشته‌های عرب زبان که پیرامون موضوعات و عناوین نظری مطلب می‌نویسند این است که اغلب در ابتدای آن نوشته با توصیف نوع خواننده‌ای که درصدد استفاده از متن است آغاز می‌کنند. آنها اغلب خواننده را به عنوان شخصی تلقی می‌کنند که به درجه خاصی از فهم نایل شده است لذا لزومی به پاسخگویی به انواع سؤالاتی که قبلاً برای او مطرح بوده است نمی‌باشد. چه بسا هدف این متن بالابردن او به سطح عالیتری از تحقیق و آماده ساختن جهت یافتن راه‌حلهایی برای سؤالات وی باشد. اما قبل از اینکه این گونه تفکر امکان‌پذیر باشد لازم است تا حد خوبی آموزشهای قبلی انجام گرفته باشد. این نوع تصور از برنامه درسی (آموزش) مرهون این نکته است که در فرهنگ اسلامی تعلیم و تربیت فزاینده (رو به افزایش) همواره بر مبنای اتخاذ نظم و ترتیب خاصی در سلسله دانش پیش می‌رود.

تأثیر روش انتقال دانش دینی بر دیگر دانشهای غیردینی

این حقیقت که اسلام دانش دینی را به عنوان مهمترین نوع دانش قلمداد می‌کند نفوذ مؤثری بر تعلیم و تربیت در کشورهای اسلامی مخصوصاً خاورمیانه داشته است. هرچند آشکارا بر این نکته اذعان می‌شود که بین آموزش دینی و آموزش غیردینی^۱ تفاوت وجود دارد اما اغلب روشهای اولی برای دومی بکار گرفته می‌شود. بهترین روش آموختن دین (تدریس دین) متضمن شرح (از برخوانی) متون و یادگیری آن از طریق شنوایی و تمرین است. این طریقه در مدارس غیردینی نیز رایج شده است.

در تعلیم و تربیت دینی به راحتی نمی‌توان با معلم به مجادله برخواست، زیرا او انتقال‌دهنده دانشی است که نمی‌توان با آن دانش مخالفت کرد. هر کوششی برای مورد نقد قرار دادن معلم منجر به انتقاد از اسلام خواهد شد، از این رو متریبان ترغیب به سؤال کردن از معلم و یا بیان اشکالاتی که بیشتر جنبه فنی داشته باشد، نمی‌شوند.^۲

1 . Secular instruction

۲ . هرچند دامنه سؤال و جواب شامل یکسری پیش‌فرضها نخواهد شد اما بروز چالش در دیگر گستره‌های علمی در

این رویه غالباً به حوزه تدریس در موضوعات غیردینی نیز سرایت کرده است. به نحوی که یادگیری طوطی وار مورد تشویق قرار می‌گیرد و مشارکت فعال در فرایند تعلیم و تربیت از سوی دانش آموز به طور جدی با مخالفت روبرو می‌شود. توجه به این نکته که دانش آموز دارای تواناییهای ارزشمندی است و می‌تواند در روند درس تأثیر داشته باشد امری غیرمتعارف و نامأنوس تلقی می‌شود. نقش دانش آموز صرفاً این است که گوش فرا دهد، بیاموزد و آنچه را که آموخته است بتواند تکرار نماید و هنگامی که از او سؤال می‌شود قادر به پاسخ باشد. انواع خط‌مشیهای تدریس که برخی نیز پیشرفته هستند جایگاه اندکی در تعلیم و تربیت اسلامی دارد.^۱ علاوه بر اینکه الگوی دینی تعلیم و تربیت تأثیر بسزایی از این

حوزه دین امری کاملاً مرسوم و بلکه مرغوب و مطلوب بوده است. به طور کلی در هر نوع دانش و معرفتی پس از قبول یکسری اصول و پیش فرضها که توسط ابزار تجربه در علوم تجربی و یا عقل در علوم عقلی و یا وحی در حوزه دین حاصل شده باشد اقدام به بحث و تعلیم و تعلم می‌شود. بدون وجود مشترکات نمی‌توان راجع به موارد مبهم و مجهول بحث کرد و انتظار آگاهی از آن را داشت. با این تفاوت که در حوزه دین با تمسک به عقل تقبل گزاره‌های غیرقابل تردید و حیاتی هرگز در دسترس سؤال و جواب از حیث سلب و ایجاب قرار نمی‌گیرند. اگرچه خود این گزاره‌ها نیز در معرض سؤال و جواب از حیث تبیین و توجیه کیفیت آن واقع می‌شوند. بدیهی است بسیاری از دیگر بحثهای موجود در آموزشهای دینی که بازگشت به استنباط فرد از دین (مخصوصاً در مباحث اجتهادی) دارد مشمول سؤال و جواب می‌شوند. از این رو این ذهنیت که در آموزش دینی هرگونه سؤالی منجر به انتقاد بر اصل دین می‌شود صحیح نیست. شاهد این مطلب پیشرفت معارف دینی در حوزه علوم قرآنی (تفسیر و...)، فقه، فلسفه اسلامی و... است. از طرف دیگر ذکر این نکته نیز مهم است که از آنجا که تقسیم متعلمین به سطوح مختلف سنی نقش مهمی در اتخاذ موضع تعلیمی و آموزشی دارد چرا که اگر تعلیم در گستره سنین کودکی و نوجوانی باشد بیشتر جنبه آموزشی و تأکید بر نقش معلم برای انتقال آموزه‌های دینی مطرح می‌باشد و اگر در سنین بالاتر مطرح می‌شود نقش تفکر ارتقایی دانشجویان کاملاً ملحوظ است از این رو بازار صحبت و گفتگو، سؤال و انتقاد در این مرحله بمراتب گرمتر از مراحل قبلی است ثانیاً ذهنیت بسیاری از متعلمان در دوره آموزش بزرگسالان این است که دریافت مرحله‌ای آموزه‌های دینی کمک شایانی به حل سؤالات و مشکلات آنها خواهد کرد از این رو توجه به این نکته سبب اجتناب آنها از ابراز انتقادات و سؤالاتی شده است که به طور طبیعی در مراحل عالیتر پاسخ خود را می‌یابند. در عین حال علی‌رغم حاکمیت فرهنگ مرحله‌ای در تعلیمات دینی ما شاهد چالشهای بسیاری در حوزه‌های علمیه پیرامون بسیاری از آموزه‌های دینی بین استاد و شاگردان می‌باشیم و این خود شاهد نمایانی بر نادرست بودن ادعای نویسنده محترم مقاله است، شاید دریافت اطلاعات از حوزه‌های اهل سنت آن هم در مراحل آموزش کودکان و نوجوانان یگانه منبع اظهار نظر مؤلف قرار گرفته است.

۱. با اندکی توجه در بستر تعلیم و تربیت دینی که ریشه اصلی آن در حوزه‌های علمیه وجود دارد متوجه خواهیم شد بسیاری از روشهای آموزشی و تربیتی که بر محور دانشجو و تفاوتهای فردی است از رونق خاصی برخوردار است.

جهت بر تعلیم و تربیت غیر دینی گذاشته است.

نقش معلم نسبت به شاگرد در تعلیم و تربیت دینی

اگر معلم متصدی و متولی حقیقت است؛ پس دلیلی وجود ندارد که برای رشد خلاقیت و ابتکار دانش آموزان و یا بالابردن ظرفیتهای گروهی آنها تلاش نماید، زیرا این امر منجر به تحریف یا تضعیف حقیقتی می شود که وظیفه معلم صرفاً انتقال آنست.^۱ کسانی که هنوز حقیقت را نمی شناسند صرفاً یک کار می توانند انجام دهند و آن اینکه نقش ظروف خالی را ایفاء کنند، آنها باید منتظر پُر شدن این ظروف توسط دانش کسانی باشند که تشخیص می دهند چه چیزی نیاز است در این ظروف ریخته شود. آنچه در این موضع مورد بحث است بیشتر از آنکه ناظر به محتوای یادگیری باشد معطوف به طریق یادگیری است.

اسلام توجه قابل ملاحظه‌ای به اهمیت یادگیری دارد. مسلمانان اغلب این حدیث را

به طوری که امروزه در برخی از دانشگاههای پیشرفته استفاده از روشهای انتخاب آزاد استاد، مباحثه، تعیین ساعات درسی مطابق با وضعیت دانشجو، پیش مطالعه و بکارگیری روشهای متنوع تحقیقات کتابخانه‌ای جهت گسترش فهم علمی از جمله موارد مورد توجه آنهاست. بدیهی است چنین روشهایی نه تنها در طول عمر حوزه‌های علمیه کاملاً مرسوم بوده است بلکه هم‌اکنون نیز جزء ویژگی‌ها و امتیازات آن محسوب می‌شود. از طرف دیگر باید به این نکته اذعان داشت که موضوعات نظری که جایگاه تحقیقات آنها بیشتر کتابخانه است از موضوعات فنی و غیرنظری متفاوت می‌باشند. اما این امر هرگز به معنای عدم توجه به اطلاعات و روحیات دانشجویان نیست در نظام تعلیم و تربیت دینی میزان دخالت دانشجو (طلبه) در سرنوشت تحصیلی خود به مراتب بیشتر از آنچه‌ی است که امروزه در دانشگاههای سراسر دنیا مرسوم است. استفاده از شیوه‌های کتابت، مباحثه، پیش مطالعه، مطالعه کتب هم‌عرض. تدریس مطالب خوانده شده، اشکال بر استاد و بحث و گفتگو با او همه از روشهای ممتاز حوزه‌ها در جهت استحکام بخشی به بنیه‌های علمی دانشجویان است. (مترجم)

۱. مسلماً این برداشت که در تربیت دینی معلم متصدی مطلق حقیقت است با واقعیت موجود در نظام تعلیم و تربیت دینی سازگار نیست، بله، معلم در انتقال آموزه‌های دینی همانقدر متصدی حقیقت است که یک معلم فیزیک در انتقال آموزه‌های فیزیکی و طبیعی. اما این تصدی هرگز به معنای نفی و طرد جانب دانش آموز و فعالیت ذهنی و عقلی وی نمی‌شود و شاهد این مطلب در آموزشهای دینی الگویی از تفکر و عقلانیت است که خداوند در ضمن آیات بی‌شمار در قرآن به ما انتقال می‌دهد. بر هیچکس پوشیده نیست دینی که بر اساس تفکر و تدبیر دعوت جهانی خود را بگستراند هرگز در نظام آموزشی خود که مناسبترین جایگاه اعمال تفکر است از آن باز نمی‌ماند. (مترجم)

تکرار می‌کنند که «دانش را طلب کنید ولو اینکه در چین باشد»، «از گهواره تا گور دانش بجویید.» و اینکه «طلب دانش بر هر زن و مردی واجب است.»^۱ در ضمن برخی از این احادیث مفاهیم کاملاً اساسی نهفته است. اولین حدیث بر این معنی دلالت دارد که رفتن از فرهنگ خود به خارج جهت کسب دانش لازم و ضروری است در حالی که آخرین حدیث نوعی الزام را در جهت کسب دانش بر مرد و زن وضع نماید. در جهان اسلام هرگز مشاهده نشده است زنها تا این حد که در این حدیث آمده است مورد توجه قرار گیرند.^۲

هرچند اغلب موضوع محوری در تعلیم و تربیت این نیست که هدف دانش چیست بلکه این است که چگونه دانش کسب می‌شود. امروزه دانش یک امر عینی و واقعی تلقی می‌شود و تصورات درونی و شخصی فرد دانش آموز دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای نیست. توجه به خودمختاری (استقلال) یادگیرنده و این عقیده که ارتباط بین معلم و دانش آموز باید در قالب گفتگو تحقق یابد اموری بی‌معنی تلقی می‌گردد. اگرچه این امر نیز

۱. این سه حدیث کلام پیامبر اکرم (ص) است که به ترتیب عبارتند از: «أطلبوا العلم ولو بالصین»، «اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد»، «طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة». (مترجم)

۲. بدیهی است تأکید اسلام بر رشد جوانب عقلی و شناختی و نگاه یکسان تربیت به تمام انسانها (مرد و زن) از این موضع نشانه‌ای بارز بر توجه بی‌دریغ دین به لزوم پی‌گیری رشد عقلانی در انسان است اما آن هنگامی که تفاوت‌های اساسی از حیث جنسیت، عواطف، احساسات و رفتار مطرح می‌شود مهمترین شاخصه دین یعنی حفظ تناسبها و ظرفیتهای موجود در هر یک از زن و مرد به عنوان مکمل یکدیگر مطرح می‌شود. این امر همانطور که در جانب ظرفیتهای مرد مستلزم ظهور و تجویز یکسری وظایف است. در جانب زن نیز به نوبه خود متضمن نمایان شدن یکسری وظایف دیگر خواهد بود. متأسفانه دیدگاه یکسان‌نگری به زن و مرد در فرهنگ غرب موجب فروگذاری توجه به تفاوت‌های آشکار در خلقت این دو موجود شده است تا جایی که شعار تساوی به عنوان رفع تبعیض مطرح گشته است و هرگونه عدم یکسان‌نگری در برخی حوزه‌های مربوط به ظرفیتهای آن دو تحت عنوان عدم توجه به زن و یا تبعیض مطرح می‌گردد و حال آنکه در اسلام وجود تفاوت بین زن و مرد امری مسلم قلمداد می‌شود و منطقی‌ترین روش در برخورد با دو موجود متفاوت مواجهه مختلف با آنها در انتظارات و تجویز وظایف است. تفاوت مزبور به معنای کاستی زن از مرد نیست بلکه به معنای تفاوت در ظرفیت‌ها و تواناییهایی است که اگر از روزه‌ای دیگر به مسأله پرداخته شود مشاهده می‌گردد که ظرفیتهای عاطفی و احساساتی مثبت در وجود زن هرگز در وجود مرد یافت نمی‌شود مهم این است که با توجه به این تفاوت مثبت مواجهه متفاوت نیز به طور مثبت انجام پذیرد از این رو هرگونه تساوی در انتظارات از دو موجود متفاوت خود مستلزم نوعی ظلم و تبعیض خواهد بود. (مترجم)

صحیح است که غالب اهداف تعلیم و تربیت در مؤسسات آموزشی که خود را آزاد می‌نامند تحقق نیافته‌اند، اما آنها اقدام به تأسیس بخشی نواز تعلیم و تربیت نموده‌اند که انتظار گسترش و تأثیر عملی آن بر نظام تعلیم و تربیت را دارند. تعلیم و تربیت در بافت اسلامی سهمی در نیل به این اهداف ندارد. آنچه ممکن است به عنوان هدفی بسیار محدود در این نوع تعلیم و تربیت مطرح شود عبارت است از تولید مردان و زنان بر طبق روشی مشخص و معین.

ملاک در تعلیم و تربیت اسلامی چیست؟

طبیعتاً پاسخ به این سؤال آسان نیست، زیرا این امر در وحله اول وابسته به نوع مسلمانی است که در صدد ارائه پاسخ به این سؤال برمی‌آید. تفاوت موجود بین تعلیم و تربیت غیردینی (دنیوی) با تعلیم و تربیت دینی در این واقعیت نهفته است که مقصود از تعلیم و تربیت دینی بیش از اینکه صرفاً دانش باشد عبارت است از تربیت افرادی معتقد و متعهد به عقیده‌ای خاص. مسلماً این امر درباره تعلیم و تربیت اسلامی نیز صادق است. مسلمانان اغلب با تعلیم و تربیت چند فرهنگه^۱ که صرفاً اسلام را به عنوان یکی از ادیان در میان دیگر ادیان مطرح می‌کند، مخالف هستند. آنها می‌خواهند دارای تعلیم و تربیتی باشند که اولویت و تفوق را به اسلام بدهد و دیگر ادیان و مذاهب از چشم‌انداز اسلام مورد توجه قرار گیرند. مسلمانان تمایل دارند به عنوان بخشی از جامعه مطرح شوند که عادات و اعمال اسلامی را عادی تلقی کرده و تقویت تعلیم و تربیت دینی را به عنوان بخشی از برنامه‌های خود قرار دهند.

انعکاس تربیت دینی در برنامه‌های آموزش مدارس

سؤال قابل توجه این است که تعلیم و تربیت اسلامی چه پیامدهایی را برای دیگر برنامه‌های درسی در مدارس به دنبال دارد؟ آیا این نوع تعلیم و تربیت تلویحاً متضمن حذف برخی از

1 . multicultural education

موضوعات است؟ یا اینکه برخی از موضوعات باید در برابر دیگر موضوعات مورد تأکید قرار گیرد؟ پاسخی که معمولاً داده می‌شود این است که برنامه رسمی در مدارس اسلامی غیر از بخشهای مذهبی آن باید شبیه برنامه مرسوم باشد. جو حاکم بر مدارس اسلامی، شیوه‌های ارتباط دانش‌آموزان و معلمان با یکدیگر، نوع زبانی که بکار گرفته می‌شود و هر امری از این دست باید تماماً بر اساس قوانین رفتاری که مقبول اسلام است پی‌ریزی شود. در این صورت است که دانش‌آموزان در جامعه اسلامی بزرگ می‌شوند و از این رو فهم آنها نسبت به چنین شیوه زندگی و همچنین عشق و علاقه آنها به آن رشد می‌کنند.

بررسی آثار کلاسیک اسلامی در قرون وسطا نشانگر این نکته است که فراتر از مطالعات گسترده فلسفی، فقهی و تاریخی هیچگونه بحث مستقل و متمایزی پیرامون فلسفه تعلیم و تربیت دینی انجام نپذیرفته است. بسیاری از نویسندگان نصایحی در باب پرورش خلق و خوی بیان کرده‌اند و گاهی اوقات نیز متعرض برخی از لوازمات تدریس و یا تربیت در محدوده مدرسه و یا دانشکده شده‌اند. اگرچه به طور کلی نویسندگان اسلامی علاقه چندانی به بررسی کار مدارس از نقطه نظر فلسفی ندارند و به طریق اولی تمایلی به بررسی فلسفی فعالیت مؤسسات آموزش عالی که دارای رشدی مثبت بوده‌اند و موفق به تربیت محققان و تداوم تحقیق شده‌اند ندارند. آنچه مورد تمایل دین قرار می‌گیرد همانا پایه تعلیم و تربیت مقدماتی (ابتدایی) است. در این دوره وظیفه والدین و معلمان این است که به دانش‌آموزان اصول اعتقادی و معرفتی را انتقال دهند، اصولی که برای جلوگیری از فساد و تباهی و نیل به شرافت و پاکدامنی لازم و ضروری است. دانشهای دیگر هرچند مفید هستند و می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند اما پرداختن به آنها ریشه در تکلیف و وظیفه حاصل از ماهیت مذهب ندارد. در تربیت دینی آنچه دارای اهمیت فوق‌العاده است شیوه زندگی‌ای است که کودکان و نوجوانان در آن رشد می‌کنند و بزرگ می‌شوند و همین شیوه زندگی یک فرد مسلمان است که به عنوان تنها هدف واقعی تعلیم و تربیت مورد توجه قرار می‌گیرد.

هرچند علوم غیردینی را می‌توان دنباله‌گیری کرد اما نه به هزینه اسلام چرا که همواره باید دانست بین علوم دینی با دیگر صورتهای دانش تفاوت وجود دارد.

همانطور که مشاهده نمودیم، اگرچه شکل و قالب تعلیم و تربیت اغلب تفاوتی بین این دو نوع دانش نمی‌گذارد. دانشی که کمتر منجر به نگرش انتقادی و خلاق به آموزش می‌شود و دانشی که از دیدگاه لیبرالی مطلوبتر ارزیابی می‌شود؛ اما در این جوهره تعلیم و تربیت اسلامی است که تفاوت زیادی بین تعلیم و تربیت دینی با غیردینی ایجاد می‌کند و متأسفانه همین امر اغلب باعث یک نوع سردرگمی و ابهام بین آندو در مقام تعلیم و تربیت شده است.

البته تا اندازه‌ای این سردرگمی امری طبیعی و غیرقابل تعجب است؛ زیرا یک جنبه از تعلیم و تربیت در جهان اسلام که باید روی آن تأکید کرد عبارت است از دیدگاه اسلام به فرد انسانی از لحاظ اینکه دارای واقعیت و جودی است. بازتاب این نوع طرز تلقی از انسان نوعی انتقاد از آن چیزی است که افراط در گرایش به طبقه‌بندی علوم محسوب می‌شود. به عنوان مثال ممکن است دانش آموزان، علوم طبیعی را توصیفی دقیق و عینی از واقعیت بدانند و حتی چه بسا آنها به این دیدگاه گرایش یابند که علوم ارائه دهنده شکلی مطمئن تر از دانش نسب به دین است. چه بسا آنها در همان حالی که چشم بسته حقایق علوم را می‌پذیرند، تأکید بر ایمان دینی را به عنوان یک امر شخصی و غیرقابل اعتماد مورد خدشه قرار دهند، ممکن است تکنولوژی غرب ضمانتی مطمئن تر از دانش در قیاس با قرآن بروز دهد و همچنین است درخواستهای اخلاقی در مقایسه با قوانین علمی که بیشتر جنبه شخصی و قابل تغییر دارند.

این طرز تلقی منجر به ناکامی ما در فهم جنبه معنوی واقعیت می‌شود و به نوبه خود سبب می‌شود تا با جهان به عنوان ابزار برای نیل به مقاصد خود مواجه شویم و نه یک حقیقت متافیزیکی که ما فقط بخشی از آن هستیم. از نظر یک فرد مسلمان در صورتی که تعلیم و تربیت تکنولوژی را به عنوان هدف اصلی خود قرار دهد دچار انحرافی اساسی شده است. هرچند شناخت طبیعت برای تحقق خواسته‌ها و مقاصد ما مهم است، اما ما در همان حال باید گامهایی جهت شناخت زمینه‌های گسترده‌تر که فرایندهای علمی در آن تحقق می‌یابد، برداریم. جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم از حیث دینی دارای معنایی ژرفتر نسبت به آنچه

در ظاهر نشان می‌دهد است.

تعلیم و تربیت در صورتی می‌تواند منظره‌ای دقیق از جهان عرضه دارد که منعکس‌کننده این معنا باشد اگر ما می‌خواهیم به ماهیت جهان پی ببریم نیازمند کسب دیدگاهی کلی هستیم که راه نیل به آنچه در ورای صورت ظاهر جهان وجود دارد را به ما نشان دهد. دانش غیردینی در صورتی که مدعی شمول نسبت به تمام حقیقت باشد، بسیار منحرف‌کننده است؛ از این رو هر کوششی برای تعلیم و تربیت که صرفاً در محدوده اصطلاحات دانش غیرمذهبی، محصور شود امری غیرقابل قبول است. از طرف دیگر چه بسا اگر تعلیم و تربیت غیردینی به طور کامل از تعلیم و تربیت دینی جدا و منفک شود، فرد نتواند درکی از طرق و راههایی که دانش غیرمذهبی وابسته به دانش مذهبی می‌شود، پیدا نماید. یک مسلمان از بابت ایمانی که دارد می‌داند سؤالات اساسی پیرامون ماهیت واقعیت دارای چه پاسخهایی است، و برای ارائه این پاسخها بر خود لازم می‌داند دانش غیردینی را در یک بافت مناسب قرار دهد.

این امر سبب ورود مسلمانان در موضوعات اساسی فلسفه تعلیم و تربیت شده است به عنوان مثال امروزه چگونه بدون از دست دادن ایمان می‌توان با تجدّد^۱ مواجه شد. این مشکل درست از گذشته تا سالهای اخیر برای اسلام مطرح بوده است؛ به نحوی که محظوری دائمی در ایجاد آشتی بین دین و زندگی عملی از خلال ساختار تعلیم و تربیت ایجاد کرده است.

۱۳۰

جوزه و دانشگاه / ۲۱

